

دوفصلنامه پژوهش علوم سیاسی
شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، صص ۱۵۰-۱۳۱

اسلام و دموکراسی در اندیشه سیاسی یوسف القرضاوی

مرتضی بحرانی*

چکیده

این مقاله در پی تبیین جایگاه دموکراسی در اندیشه سیاسی اسلام از نظر یوسف القرضاوی (از متفکران اسلامی میانه‌رو عرب) است. از نظر او اسلام قرن‌ها جلوتر از غرب، پدیده دموکراسی و قواعد و معیارهای آن را معین کرده اما تبیین جزئیات آن را به اندیشمندان مسلمان واگذار کرده است. راهکارهایی چون امر به معروف و نهی از منکر، شورا، بیعت و مشارکت زنان در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی از جمله این قواعد هستند. البته پذیرش دموکراسی به معنای کنار نهادن حاکمیت خداوند نیست زیرا اصل حاکمیت مردم که بنیان دموکراسی محسوب می‌شود، با اصل حاکمیت خدا در تضاد نیست بلکه حاکمیت خدا با حاکمیت فردی که اساس استبداد است در تضاد است. هدف از دموکراسی کنار نهادن حاکمیت طاغوت و ستمکاران است نه نفی حاکمیت خدا و بنابر این اجرای دموکراسی به منظور جلوگیری از استبداد و سلطه طاغوت گام نهادن در راستای تحقق حاکمیت خداوند است. از نظر وی استدلال به اینکه دموکراسی، حکومت اکثریت است و اکثریت هم در قرآن مذموم شمرده شده‌اند، استدلالی نابجاست که بر پایه یک مغالطه استوار است. زیرا فرض بر آن است که ما از دموکراسی در جامعه اسلامی سخن به میان می‌آوریم، جامعه‌ای که اکثریت آن دارای عقل و اندیشه‌اند.

واژگان کلیدی: اسلام، دموکراسی، قرضاوی، شوری، بیعت.

مقدمه

قرضاوی که از بقایای نسل اول جنبش اخوان المسلمین است در سال ۱۹۲۶ در مصر متولد شد. او در نوجوانی قرآن را حفظ کرد. رساله دکترای خود را با عنوان «الزکاة و اثرها فی حل المشكلات الاجتماعية»، در دانشگاه الازهر دفاع کرد. بعد از مدتی به کشور قطر روی آورد و ریاست دانشکده شریعت و علوم اسلامی در دانشگاه قطر را عهده‌دار شد. در تلاش برای احیای اندیشه اصیل اسلامی، در این دانشگاه مرکز «بحوث السنة و السیرة النبویة» را تأسیس و مدیریت کرد و با نشر آوازه وی در خارج از محدوده مصر و قطر، عضو مجامع مختلف علمی، فرهنگی و پژوهشی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی شد (المجذوب، ۱۹۹۲: ۴۶۱). قرضاوی از جمله پرنویس‌ترین اندیشمندان اسلامی است. اگر چه مضامین تمامی آثار وی یکی است (لزوم برگشت به اصل اسلام اعتدالی) اما از زوایای متعدد به آن پرداخته است. تاکنون حدود صد جلد اثر از وی به چاپ رسیده که مهمتر از همه در موضوع اندیشه سیاسی، کتاب «من فقه الدولة فی الاسلام...» است که در آن به طور مبسوط مسائل اساسی حوزه سیاست را بررسی کرده است.

قرضاوی خود در قالب عباراتی آرمانی، شیوه سلوک علمی و عملی خود را «طریقه وسط» می‌نامد که بین دو گروه قرار دارد: یکی منکران اصول سیاسی و اجتماعی در اسلام و دیگری متعصبان و افراد جزم‌اندیش. وی در کتاب «اولویات الحركة الاسلامیة» می‌گوید:

«اندیشه ما اندیشه وسط است؛ اندیشه‌ای که دارای ویژگی‌های زیر است: اعتدال میان افراط و تفریط در دین، میان ایدئولوژی‌گرایی شدید و بی‌دینی افراطی؛ میان تصوف افراطی و دشمنان تصوف؛ میان بازبودن و تساهل شدید و بسته بودن و سخت‌گیری زیاد؛ میان موافقان و مخالفان نص؛ میان طرفداران سیاست و مخالفان سیاست؛ میان جهانگرایان و منطقه‌گرایان» (القرضاوی، ۱۹۹۰: ۱۰۸).

همین ویژگی میانه‌رو بودن قرضاوی باعث شده تا برخی از پژوهشگران اندیشه او را به عنوان راه‌حلی برای خروج از بن‌بست تحمیل شده بر حرکت اسلامی بدانند (نازلی معوض

احمد، ۲۰۰۱:۳۰۹). در این مقاله نظر قرضاوی در باب اسلام و سیاست به اجمال بررسی می‌شود و سپس به منظور تسهیل ورود به بحث به مفهوم استبداد، یعنی نقیض دموکراسی، پرداخته می‌شود؛ آن‌گاه مؤلفه‌های دموکراسی اسلامی از نظر قرضاوی ذکر می‌شود.

اسلام و سیاست

قرضاوی معتقد است که سیاست در بطن آموزه‌های دین اسلام نهفته است و مفهوم «اسلام غیرسیاسی» در مقابل آن کاربردی ناروا است؛ این گونه نامگذاریها از نظر اندیشه اصیل اسلام قابل قبول نیست؛ زیرا فقط یک اسلام وجود دارد و آن اسلام اولیه یا اسلام برگرفته از قرآن و سنت است؛ اسلامی که صحابه و تابعین آن را فهمیده‌اند. از سوی دیگر قرضاوی بر این نظر است که اسلام بدون سیاست اسلام نیست. اگر سیاست را از اسلام بزدایم، دین دیگری می‌شود. بر همین اساس مطلوب دین اسلام از نظام سیاسی تشکیل حکومت بر مبنای اصول اسلامی است. اما مشروعیت این حکومت ناشی از اراده مسلمانان است. قرضاوی، حکومت را حق مردم می‌داند و از همین طریق اتهام «تئوری حق الهی» در قدرت و حاکمیت را از اندیشه و شریعت اسلامی نفی می‌کند و قدرت سیاسی در جامعه اسلامی را تماماً برخاسته از اراده مردم می‌داند (القرضاوی، ۱۹۹۹:۵۸۷۰).

قرضاوی ویژگیهایی را برای دولت اسلامی برمی‌شمارد که با مبانی دموکراتیک حکومت سازگار باشد. از نظر وی دولت اسلامی یک دولت شرعی قانونی است که دارای اساسنامه و قانون اساسی می‌باشد. این قانون برگرفته از قرآن و سنت پیامبر است دولت قانونی اسلام، عنوان و صفت خاصی به جز اسلامی ندارد. ممکن است به لحاظ تاریخی در برخی ادوار به آن امامت یا خلافت گفته می‌شده (و یا امروزه که به نامهای جمهوری و دموکراتیک متصف است) اما واژه‌هایی چون امام، خلیفه و رئیس دولت برای صاحبان آن تقدیس آور نیست. در دین اسلام همه مردم با هم برابرند و ملاک برتری فقط تقوی است. این منصب برای صاحبش نه امتیاز که یک تکلیف است. دولت اسلامی یک دولت شورایی و نه استبدادی است و

حاکم اسلامی از طریق شورا انتخاب می‌شود. در این دولت، وراثت و خویشاوندی سیاسی جایگاهی ندارد (البقرة، ۱۲۴). همچنین دولت اسلامی دولت حمایت از مظلومین و مستضعفین است. هیچ دینی به اندازه اسلام بر حقوق ضعفا تأکید نکرده است به حدی که اگر اغنیا حقوق آنها را از روی اختیار به آنها برنگردانند، حکومت اسلامی موظف است از روی اجبار - حتی جنگ - از آنها پس گرفته و به مظلومین برگرداند (الحشر، ۷). قرضای با استناد به روایت جامعه‌ای که در آن ضعیف نتواند به راحتی حق خود را بستاند، مطلوب خدا نیست^۱، بر اهمیت حقوق ضعفا در اسلام تأکید می‌ورزد. همچنین حکومت اسلامی باید از تلاش خود در جهت اهتمام به امر ایتماء دروغ نوزد (قرضاوی، ۱۹۹۹: ۴۴). قرضای ویژگی‌های دیگری نیز برای حکومت و دولت اسلامی بر می‌شمارد تا جامعیت آن را تبیین کرده باشد.

اسلام و استبداد

قرضاوی متأثر از محمد غزالی (۱۹۹۷) رابطه حاکم و مردم را بر مبنای رحمت و رافت متصور دانسته و استبداد را امری مذموم و تاریخ پر ظلم و ستم حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس را تاریخی غیر اسلامی می‌داند. او با استناد به قرآن می‌گوید: «در قرآن مجموعاً از سه دسته شدیداً انتقاد شده است: اول فرمانروای ظالم و ستمگری همچون فرعون که در سرزمین خدا خود را بر مردم تحمیل کرده است (القصص، ۳۸). دوم سیاستمداری چون هامان که خواهان نزدیکی و دستیابی به مرکز قدرت است و سوم سرمایه‌دار و ملاکی چون قارون که خواهان استثمار مردم است» (الفافر، ۲۳/القرضاوی، ۱۹۹۹: ۱۴۰).

به گفته قرضای، قرآن نه تنها استبداد را فی نفسه مذموم دانسته بلکه آن را عامل فساد و تباهی می‌داند به گونه‌ای که استبداد و گردنکشی را زمینه‌ساز نابودی امتها قلمداد کرده است (القرضاوی، ۱۹۹۹: ۶-۱۵۳). قرآن در مورد نابودی قوم عاد - با آن همه عظمت و شکوه - و قوم ثمود - با آن همه قدرت و شوکت - و قوم فرعون می‌گوید که دلیل نابودی آنها طغیان و گردنکشی آنها در روی زمین بود. به گونه‌ای که طغیان آنها فساد را گسترش داد و خداوند

نیز بر طبق سنت خود آنها را درهم کوبید (الفجر، ۱۲-۶). همچنین قرآن انظلام و اطاعت از اهل استبداد را مذموم دانسته و کسانی که ظلم‌پذیر هستند را نیز مسئول انحراف و تباهی جامعه می‌داند. (نوح، ۲۱) پیامبر اسلام نیز در طول حیات سیاسی خود حکام و فرمانروایان ستمکار و اطرافیان آنها و نیز مردمی که ظلم را پذیرا شده‌اند، به شدت نکوهش کرده است^۲ (القرضاوی، ۱۳۵:۱۹۹۹).

از نظر قرضاوی در نظام سیاسی اسلام هیچ وقت استبداد حاکم مطلوب نبوده بلکه بیشترین ضرر و بدنامی که بر جامعه اسلامی وارد شده از ناحیه استبداد سیاسی حکام بوده است: «بدترین نوع استبداد، آن نوع استبداد سیاسی است که بنام دین انجام شود و چنانچه راه‌های استبداد سد نشود خسروانی فراگیر ملت‌های اسلامی را در بر خواهد گرفت به گونه‌ای که دین هم از میان خواهد رفت. بزرگترین اشتباهی که ممکن است حکومت اسلامی و کارگزاران آن مرتکب شوند این است که گمان کنند حق و صواب به آنان اختصاص دارد و همه مخالفان آنها منحرفند و در راه باطل گام برمی‌دارند و به شیوه‌های استبدادی خواهان تحقق عدالت باشند؛ حال آنکه در اسلام ما مستبد عادل نداریم زیرا استبداد و عدالت به یک جا جمع نمی‌شوند» (همان: ۷۸).

از این منظر قرضاوی معتقد است مشکلی که اسلام با آن دست به‌گیریان شده کوتاهی در مورد قاعده شورا و تغییر خلافت اسلامی به فرمانروایی خودکامه بود. قرضاوی می‌گوید: «حق آن بود که مسلمانان از وضع پادشاهان کسری و روم عبرت می‌گرفتند اما خود در دام استبداد و فساد افتادند. با این حال تاریخ پرظلم و ستم حکومت‌های اسلامی (چه در حال و چه در گذشته) نمی‌تواند دلالتی بر شائبه حضور عناصر و لوازم استبداد را در اندیشه ناب و اصیل اسلام داشته باشد» (القرضاوی، ۱۹۸۸: ۷۸).

اسلام و دموکراسی

از نظر قرضاوی دین اسلام، «دموکراسی» را به معنای توجه به پایگاه مردم در حکومت

قبول دارد. قرآن و سنت پیامبر نیز بر اصول دموکراسی صحه گذاشته است، به گونه‌ای که در سراسر قرآن از حکام مستبد و خودکامه از جمله نمرود و فرعون که با بهره‌گیری از زر و زور، خود را بر مردم تحمیل کردند و بندگان خدا را به بردگی می‌گرفتند، انتقاد و نکوهش می‌کند (البقرة، ۲۵۸). اما دموکراسی مورد نظر اسلام نسخه‌ای از دموکراسی کشورهای غربی نیست بلکه روی دیگر نهاد شورا است. شورا در اسلام با دموکراسی در ابعادی یکسان و از جهاتی متفاوتند؛ از این جهت که امت اسلامی ضرورتاً باید کسی را برای رهبری و حکومت بر جامعه اختیار کند و حاکم در مقابل امت مسئول است و هر لحظه امکان عزل و نصب وی است با دموکراسی غربی قرابت دارد. علاوه بر این، از این حیث از دموکراسی جلوتر است که به هر فرد جامعه - چه زن و چه مرد - اجازه می‌دهد که حاکم را نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر کند. چرا که در اسلام هر مؤمن بر مؤمن دیگر ولایت دارد (التوبة، ۷۱).
قرضاوی با نقد دموکراسی غربی می‌گوید:

«دموکراسی غربی علی‌رغم همه خوبی‌ها و محاسن دارای معایب زیادی است؛ دموکراسی غربی می‌تواند به اسم نمایندگان مردم هر گونه عملی را انجام دهد؛ فضایل و ارزشها را ملغی و رذایل و پستی‌ها را مجاز اعلام کند، حرام را حلال و حلال را حرام اعلام کند. دموکراسی غربی می‌تواند با رأی اکثریت حتی خود را ملغی اعلام کند. این جاست که ارزش نظام شورایی در اسلام آشکار می‌شود زیرا شورا دارای حدودی است که تخطی از آنها ممکن نیست. شوری در عقاید ایمانی، ارکان عملی، بنیانهای اخلاقی و احکام قطعی راهی ندارد. نه شوری، نه حکومت و نه پارلمان نمی‌تواند آنها را ملغی اعلام کند چرا که آنچه که خداوند آن را ایجاب و اثبات کرده انسان نمی‌تواند آن را نفی کند» (القرضاوی، ۱۹۷۷: ۱-۱۷۰).

قرضاوی با گسترده شدن دایره شهادت دادن می‌گوید رأی دهنده در نظر اسلام همچون شاهد است که باید صفات شاهد - عدالت و رفتار نیکو - را داشته باشد و نباید شهادت را کتمان کند (الطلاق، ۲). کسی که برای مناقب حکومتی نامزد می‌شود باید حفیظ، علیم، قوی و امین باشد

(یوسف، ۵۵). در ذیل به برخی از جوانبی که اسلام به آن توجه کرده و در اندیشه سیاسی قرضاوی، ویژگیهای مثبت یک جامعه دموکراتیک است، بیان می‌شود.

انتقاد و پاسخگویی

قرضاوی پذیرش حکومت دموکراتیک را بستری برای انتقاد سالم می‌داند و می‌گوید ماهیت دموکراسی این است که مردم خود رهبران و مسئولان اداره امور مملکت را برگزینند و اگر حاکمان دچار خطا شوند حق بازخواست آنها و اگر منحرف شوند حق عزل و نصب را داشته باشند. دموکراسی یعنی عدم تحمیل شرایط ناخواسته بر مردم که از طریق راهکارهای زیادی همچون انتخابات، همه پرسی، حق حکومت اکثریت، تعدد احزاب، حق مخالفت اقلیت، آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و استقلال قوه قضاییه محقق می‌شود. چنین ماهیتی از دموکراسی نه تنها مغایر با اسلام نیست بلکه بسیار نزدیک با روح اسلام است:

«در دولت اسلامی حاکم در مقابل تمامی امت مسئول است و همه امت حق دارند بلکه مکلفند (کفایی و در صورت عجز و فقدان دیگران، عینی) که حاکم را نصیحت، امر و نهی به معروف و منکر کنند. حاکم در اسلام مقید است و مطلق نیست و آنچه که حاکم و حکومت را مقید می‌کند عبارتند از: شریعت اسلامی که حکومت را استحکام می‌بخشد و ارزشهایی که حکومت را مشروع می‌سازد و احکامی که حدود حکومت را مشخص می‌کند. این شریعت و ارزشها و احکام همه الهی هستند، یعنی از سوی خدا وضع شده‌اند و هیچ کس (از حاکم گرفته تا مردم) نمی‌تواند به نام دین آنها را ملغی و از آنها تعدی کند. بنابر این همه حق دارند، بلکه موظفند که اگر حاکم جامعه اسلامی آنان را به سوی غیرشریعت و احکام و ارزشهای اسلامی امر کرد، از فرمانش سرباز زنند^۳ چرا که خدا مقدم بر حاکم است. قرضاوی می‌گوید از نظر اسلام حکام، وکیل، کارگزار و مستخدم مردم هستند و هر موکل حق دارد وکیل خود را بازخواست یا عزل کند. از این منظر حاکم نه تنها معصوم و مطلقاً صاحب اختیار نیست بلکه خطاپذیر و مسئول است. چنانچه علی بن ابی طالب وقتی یک نفر در موضوعی با رأی او مخالفت کرده فرمود: «رأی شما صحیح است و من خطا کردم و این آیه را قرائت کرد که

بالادست هر دانایی، داناتری قرار داد» (یوسف، ۷۶/القرضاوی، ۱۹۹۹: ۶۴).
قرضاوی پس از ذکر آیات و روایاتی در این زمینه به روایتی از ابوبکر استناد می‌کند که گفت: «تا آنجا از من اطاعت کنید که شما را به اطاعت خدا فرا می‌خوانم و چون به معصیت خدا روی آوردم از من اطاعت مکنید؛ اگر خوبی کردم مرا یاری کنید و اگر بدی کردم مرا بازدارید».^۴ همچنین به روایتی از عمر استدلال می‌کند که گفت: «هر که از شما دید که من به انحراف افتادم پس مرا باز دارد» (القرضاوی، ۵۸:۱۹۸۸). قرضاوی در باره نحوه عملی شدن انتقاد نیز می‌گوید:

«امت حق دارد که - ابتدا از طریق اهل حل و عقد (مجلس) - حاکم را به پاسخگویی کشانده و امر و نهییش کنند و اگر منحرف شد به راه آورندش در غیر این صورت عزلش کنند و اگر منکری را سبب شد یا معروفی را ضایع کرد همه می‌توانند به فراخی و گشادگی بر او خرده بگیرند. حتی امت حق شورش و انقلاب را دارد البته اگر حاکم علناً به کفر گراید. در اسلام همه بالقوه عالم دینند و همه می‌توانند حاکم شوند» (القرضاوی، ۵۹:۱۹۹۹).

انتخاب حاکم

از نظر قرضاوی در نظام سیاسی اسلام، دولت اسلامی یک دولت مدنی است که بنیان آن بر اساس انتخاب و بیعت و شوری است. به گفته وی:

«در اسلام حاکم، امام و خلیفه و کیل خدا در روی زمین نیست و از هیچ حق الهی برخوردار نیست بلکه حاکم، وکیل مردم و امت است که توسط خود امت انتخاب و اختیار می‌شود و امت است که او را به پرسش و انتقاد می‌گیرد و مردم همچنان که او را نصب کرده - اگر شرایط نصب را از دست داد - عزلش می‌کند» (همان: ۱۳۰).

قرضاوی با استفاده از قیاس اولویت می‌گوید در حدیث است که سه نفر نمازشان پذیرفته نیست. اولین آنها امام جماعتی است که مردم قبولش ندارند، سپس استدلال می‌کند زمانی که در اسلام در مورد نماز جماعت این حکم صادر می‌شود به طریق اولی در مورد امور سیاسی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. او در ادامه استنادات خود به این حدیث استدلال

می کند که: «بهترین حکام شما آنهایی اند که دوستشان دارید و دعایشان می کنید و دعایتان می کنند و بدترین آنها کسانی هستند که دوستشان ندارید و دوستتان ندارند و لعنتشان می کنید و آنها هم شما را لعنت می کنند»^۶. او بر این اساس نتیجه می گیرد که مردم کسی را دوست دارند که از روی اختیار انتخابش کرده اند و کسی را لعن می کنند که خود را بر آنها تحمیل کرده است (همان: ۱۳۲).

قرضاوی با انتقاد از برداشت های نادرست از اندیشه های سیدقطب و مودودی بر آن است حاکمیتی که ابوالاعلی مودودی و سیدقطب مردم را به آن فرا می خواندند مورد سوء برداشت واقع شده زیرا حاکمیت مورد نظر آنها بدان معنی نیست که خداوند خود، افرادی را به عنوان حاکمان جامعه منصوب می کند بلکه مقصود از حاکمیت خداوند، حاکمیت او در تشریح و قانونگذاری است نه در نصب؛ حاکمیت در نصب و عزل از آن مردم است. بنابراین تشخیص تفاوت این دو موضوع بسیار مهم است. قرضاوی با استناد به سخنان مودودی و قطب در مورد حاکمیت، بر آن است آنها حکومت انتصابی و تئوکراسی را صریحاً رد کرده اند و مودودی این واژه را در معنای جدید به کار برده است. بنابر این حاکمیت در تشریح فقط از آن خداست. اگر چه قانونگذاری در مسایلی که برای آن حکمی نیست وظیفه خود مردم است (همان: ۱۳۳).

او در مجموع بیان می دارد که میان امت اسلامی و در رأس آنها اهل سنت اتفاق نظر وجود دارد که این حق مردم است که از طریق نمایندگان خود در شورای حل و عقد، امام را تعیین کنند و او را زیر نظر داشته و در صورت تخلف از اصول و انجام منکر بر کنارش نمایند و در صورت ارتکاب کفر و انکار ضروریات اسلام با او مقابله کنند و این رأی اکثریت قریب به اتفاق امت اسلامی است (همان: ۶۶).

امر به معروف و نهی از منکر، سازوکاری ساده و مؤثر

از نظر قرضاوی امر به معروف و نهی از منکر از فرایض و ارکان اسلام و خود حافظ و پاسدار محکمی برای دیگر فرایض و ارکان است. قرآن کریم فریضه مذکور را از ویژگیها و

خصلت جامعه اسلامی و امتیاز آن نسبت به دیگر جوامع می‌داند. امتیازی که سبب برتری امت اسلامی گردیده است؛ خداوند در قرآن می‌گوید: «شما از آن جهت برترین امت هستید که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید» (آل‌عمران، ۱۱۰). به گفته وی اگر «ایمان» فصل مشترک تمامی امتهای اهل کتاب است، «امر به معروف و نهی از منکر» وجه تمایز جامعه اسلامی است که جایگاه ویژه‌ای را به امت اسلامی ارزانی می‌دارد. امتی که وظیفه دارد خیر و نیکی را برای همه بشریت گسترش داده و با تباهیها نیز مبارزه نماید (القرضاوی، ۱۹۹۹: ۱۷۱).

قرضاوی سپس به تشریح آیه ۱۰۴ سوره آل‌عمران^۷ می‌پردازد و با تفسیر «من» به معنای «تبعیض» معتقد است در جامعه اسلامی لازم است گروهی متخصص و توانا با امکانات کافی و با آموزشهای لازم و متناسب با زمان و مکان، مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را به عهده داشته باشند و مخاطبان اصلی دستور خداوند نیز عموم مسلمانان و متولیان امور آنان هستند تا تلاش کنند چنین گروه خیره و کارآموده‌ای پرورش دهند. مسئولیت عام مردم و مسئولان جامعه مهیا کردن امکانات و تسهیلات و کمکهای مادی و معنوی برای تحقق این امر مهم است. به عقیده قرضاوی وجود «امتی» (یعنی جمعی هماهنگ و سازمان یافته) برای این مهم، ضرورت انکارناپذیر دارد. علاوه بر سازماندهی، «آزادی» نیز ضرورت دارد. در واقع کسی می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر نماید که از «آزادی» و «توانایی» لازم و کافی برخوردار باشد، زیرا این مهم بسیار تخصصی، ظریف و پیچیده است و برخلاف موعظه و ارشاد، به توانایی و امکانات و ویژگیهای خاص نیاز دارد (القرضاوی، ۱۹۹۷: ۷۰-۶۳).

بحث انتقاد از حکومت و امر به معروف و نهی از منکر، رابطه مستقیمی با آزادیهای سیاسی دارد. از نظر قرضاوی آزادیهای سیاسی یک ضرورت برای جامعه اسلامی است. حکومت نمی‌تواند چنین آزادی را از مردم سلب کند. آزادی سیاسی تنها یک حق نیست بلکه تکلیفی از ناحیه خداوند بر مردم است. سر امتیاز امت اسلامی از سایر امتهای در همین آزادی سیاسی و حق انتقاد یا به عبارت دیگر امر به معروف و نهی از منکر است. قرضاوی با ایجاد پیوند وثیق میان فریضه امر به معروف و نهی از منکر با آزادی سیاسی و انتقاد از حکومت و با

استفاده از آیات قرآن و احادیث، اصول ذیل را در خصوص امر به معروف و نهی از منکر بیان می‌کند:

۱. امر به معروف و نهی از منکر از فرایض الهی و اصلی اساسی در تداوم، حیات و زنده نگه داشتن هنجارها و شعائر دینی است.

۲. یکی از ویژگیها و امتیازات جامعه اسلامی امر به معروف و نهی از منکر است. این خصلت از یکسو جامعه اسلامی را از جوامع اهل کتاب و منافقین متمایز می‌کند و از دیگر سو یکی از خصلتهای اهل ایمان است.

۳. در کنار اقامه نماز و ادای زکاة، امر به معروف و نهی از منکر از مسئولیتها و وظایف یک نظام و دولت اسلامی است. این امر خود یکی از علائم قدرت، استحکام و نیرومندی جامعه دینی است.

۴. نقطه زوال و انحطاط جامعه اسلامی زمانی آغاز می‌گردد که امر به معروف و نهی از منکر به دلایل گوناگونی ترک شود. از این رو شاید بدترین بلایی که ممکن است دامنگیر جامعه‌ای شود آن است که ترس از دولتمردان سرکش و خودکامه باعث فراموشی آنها و خاموشی صداهای حق طلبانه شود و کسی توان گفتن حق و اندرز و نصیحت آشکار و امر به معروف و نهی از منکر را نداشته باشد و در نتیجه مشعلهای اصلاح و نقد و خیرخواهی خاموش شود و فساد و تملق جای آن را بگیرد. در این وضعیت است که جامعه آبستن تحولاتی عمیق و مستوجب عذاب و بلایی الهی خواهد شد.

۵. با محو داعیه خیرخواهی و دلسوزی دینی و معنوی افراد جامعه، به مرور زمان ممکن است ضمیر و احساسات ایمانی مسلمانان سست و نابود گردد یا دست کم بیمار و ناتوان شود و به فساد و منکرات عادت کنند و آن را امری عادی و طبیعی به شمار آورند. در نتیجه جامعه؛ حساسیتهای اخلاقی، دینی و هنجاری خود از دست داده و دچار دگردیسی هنجاری و اخلاقی گردد. در چنین وضعیتی امکان آنکه معیارها و مقیاس جامعه به هم بریزد و ناهنجارهای اخلاقی و دینی، هنجار و هنجارهای به هنجار تلقی شوند، وجود دارد. بدتر از همه آن است

که صدای حقیقت خواهی خاموش و نعره‌های باطل بلند و رساتر گردد و همه عرصه‌های اجتماع را در نوردد و همگان را به فساد و منکر فرا خواند. خداوند این ویژگی را از خصایص منافقان و جامعه نفاق زده می‌داند (القرضاوی، ۱۹۹۹: ۱۳۷).

قرضاوی پس از بیان اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن در دو بعد سلبی و ایجابی، در عمل شرایطی را برای نهی از منکر بیان می‌کند. شرایط تغییر منکر نظر او عبارتند از:

۱. اینکه عمل منکر در نزد همه مسلمانان حرام قطعی محسوب شود. این حرام ممکن است فعل یا ترک باشد و تفاوتی در صغیر یا کبیر بودن آن وجود ندارد. پس مکروهات داخل منکر نیستند. حتی رأی جمهور و اکثر، رأی اقل را در این مسأله ساقط نمی‌کند. پس منکری که باید با قهر رفعش کرد اولاً منکری بین و ثابت و متفق علیه است و الا رفع آن چه بسا شرّ دیگری را در پی داشته باشد. چرا که هر کس بخواهد به رأی خود عمل کند همه چیز را ممکن است منکر ببیند.

۲. شرط دوم، ظهور منکر است یعنی اینکه انجام منکر آشکارا صورت گرفته باشد. با این حساب تجسس در اسلام روا نیست. چرا که پیامبر فرمود: هر کس منکری را با چشم دید، (یعنی در ملاء عام منکری محقق شد) جلو آن را بگیرد.

۳. شرط سوم، داشتن قدرت بر تغییر منکر است. یعنی داشتن نیروی مادی و معنوی به نحوی که بتوان به سهولت منکر را زایل نمود. این شرط بیشتر نزد حکومت تحقق می‌یابد. اما اگر خود حکومت که دارای قدرت است منکری را مرتکب شد چه باید کرد. قرضاوی معتقد است که بر مردم لازم است تا نیروی لازم را برای تغییر حکومت به دست آورند. این امر از سه طریق ممکن است: «اول بدست گرفتن زمام نیروهای مسلح و مقابله با دولت و حکومت دوم به دست آوردن مجلس قانونگذاری و یا در دست گرفتن اکثریت» و صدور قوانینی علیه حکومت جهت تغییر حکومت و منکرات آن و سوم شورش و انقلاب همگانی مردم علیه دولت (قرضاوی برای این مورد اخیر انقلاب اسلامی ایران را مثال می‌زند). اگر این سه هیچ

کدام محقق نشد بر مردم است که صبر پیشه کنند و با زبان و قلم و قلب به انکار منکر پردازند و به دعوت و تبلیغ پردازند تا شرایط قیام به رفع منکر مهیا شود.

۴. شرط چهارم، عدم احتمال وقوع منکر بزرگتر است؛ به عبارت دیگر رفع منکر به گونه‌ای نباشد که فتنه در پی داشته باشد، در غیر این صورت سکوت و پذیرفتن شر کمتر لازم می‌آید.

این چهار شرط برای جایی است که قصه منکر به وسیله دست یا به عبارت دیگر قوه قهری باشد. اما سایر درجات امر و نهی - به بیان و قلب - به صرف آگاهی از وقوع منکر، انکار آن لازم می‌آید (همان: ۱۳۸-۱۳۷).

قرضاوی در نهایت در باب امر به معروف و نهی از منکر ذکر این نکته را لازم می‌داند که تخریب و ویرانی جامعه اسلامی در طی زمانهای پیاپی چنان پیامدهای ناگواری را داشته است که آبادی آن تنها با از بین بردن چند منکر مشهود، مثل بستن مجالس غنا و لهو و لعب و جلوگیری از بی‌حجابی و خرید و فروش نوار و فیلم غیرمجاز، ممکن نخواهد بود. بلکه مسأله بسیار بزرگتر از اینهاست: «لازم است تا افکار، مفاهیم، ارزش‌ها، معیارها، اخلاق، آداب، سازمانها، نهادها و قوانین جامعه عوض شود و قبل از اینها لازم است مردم از درون متحول و به مردم آگاهی و آموزش مستمر داد. همچنین باید توجه داشت که در هر حال مدارا و رفق در تغییر منکر مرجح است (همان: ۱۴۰).

البته قرضاوی در نهایت راه محافظه‌کاری - یا به عبارتی واقعگرایی - را در پیش می‌گیرد و با استناد به قول ابن عباس در تمایز میان حکام، می‌گوید: «بر ما واجب است که میان دو گونه از فرمانروایان تمایز قایل شویم حاکمی که به اسلام به عنوان برنامه و قانون و نظام زندگی معتقد و ملتزم است و براساس آن حکم می‌کند و آن را مرجع اداره حکومت خودش قرار می‌دهد اما گاهی به خاطر ضعف یا پیروی از کنشهای نفسانی در برخی امور جزئی دچار انحراف می‌شود و حاکم دیگری که به شریعت و قوانین اسلامی باور ندارد و احکام بشری را بر احکام الهی ترجیح می‌دهد. دسته اول به هر حال مسلمان بوده و حکومتشان مشروع می‌باشد»

(القرضاوی، ۱۹۷۷: ۱۰۱). او می‌گوید بسیاری از حکام هستند که به لحاظ اعتقادی با اسلام عنادی ندارند بلکه از اسلام می‌ترسند. به عبارت دیگر آنها از زوال حکومت و قدرت خود می‌ترسند. البته این ترس ناشی از جهل آنها نسبت به حقایق اسلام است. اگر بتوان با این دسته از حکام به صحبت پرداخت و مفاهیم و احکام و ویژگیهای شریعت اسلام را به آنها بازگو کرد چه بسا آنها در مواضع خود تغییر ایجاد کنند و افکارشان تعدیل شود. حتی می‌توان با حکام و رهبرانی از این دست پیمان بست که به شرط رعایت جوانب اسلام از آنها حمایت شود و تخت و سلطنت آنها حفظ شود. اگر چه حرکت و جنبش اسلامی چنین چیزی را بر نمی‌تابد اما در پرتو فقه موازنات (فقه تعدیل و تعادل بر اساس اولویت) چنین چیزی به عنوان یک تاکتیک جایز است. البته با این پیش شرط که باعث گرایش حرکت اسلامی به سوی حکام نشود. به عبارت دیگر هدف کشاندن حکام به سوی «حکومت» اسلامی باشد نه بر عکس (القرضاوی، ۱۹۹۹: ۱۳۸ و ۱۹۷۷: ۱۰۰).

تعدد احزاب

مبحث دیگری که قرضاوی در ارتباط با دموکراسی، به آن می‌پردازد تشکل و تعدد احزاب است. او معتقد است که به رغم وجود شبهاتی در رابطه با تشکیل احزاب و اندیشه تعدد در درون حکومت اسلامی، هیچ‌گونه مانع فقهی برای این مسأله وجود ندارد، زیرا هر گونه مخالفتی در این زمینه، نیاز به دلیلی از قرآن یا حدیثی محکم و استوار دارد، در حالی که چنین دلیلی اساساً وجود ندارد. از آن گذشته با توجه به مبانی عقلی، در دنیای معاصر، تکثر حزب عامل مهمی برای جلوگیری از استبداد فردی و حزبی و استقرار حکومت خودکامه است (القرضاوی، ۱۹۷۷: ۱۰۱). تنها چیز این که احزاب اولاً به اصول و ارزشهای عقیدتی و مبانی شریعت اسلام احترام بگذارند ثانیاً در راستای تحقق اهداف دشمنان اسلام و امت اسلامی عمل نمایند.

از زاویه دیگر، قرضاوی با توجه به تاریخ پر ظلم و ستم حکام اسلامی و استبداد آنها و عدم توانایی مردم برای مقابله با حکام مستبد، لزوم سازماندهی به قاعده نصیحت و انتقاد از

حکام، جهت اصلاح انحرافهای آنها را از راه مسالمت‌آمیز با ضرورت وجود احزاب و گروههای سیاسی پیوند می‌دهد. زیرا:

«ممکن است حکومتها با استفاده از زر و زور بر افراد و گروههای کوچک غالب آیند اما از میان برداشتن احزاب بزرگ سازمان یافته که در عرصه‌های مختلف زندگی مردم نفوذ یافته‌اند کار مشکلی است. به عبارت دیگر وجود احزاب و تکثر آنها نوعی سازماندهی و تثبیت اصل امر به معروف و نهی از منکر است» (همان). البته قرضای متذکر می‌شود که تعدد احزاب به این معنا نیست که هر کس برای خود حزبی درست کند و اهداف شخصی و مصالح عشیره‌ای خود را دنبال کند، بلکه احزابی می‌توانند در جامعه حضور داشته باشند که در خدمت تعالی و رشد مادی و معنوی جامعه بوده و بر مبنای اندیشه‌ها، روشها و سیاستهایی استوار باشد که هر یک از احزاب با توجه به دلایل علمی و کارشناسی، آنها را در راستای خدمت به جامعه به کار گیرد.

قرضاوی همچنین تأکید می‌کند که تعدد و تکثر لزوماً به معنای تفرقه و اختلاف نیست؛ البته هر اختلافی هم بد و ناروا نیست. حتی گروهی اختلاف در فروع و روش و تخصص را رحمتی از جانب خدا می‌دانند. تنوع و تکثر آرا نه تنها پیش از تحقق و استقرار حکومت اسلامی که پس از آن نیز لازم است. زیرا اندیشه‌ها نمی‌میرند و قابل از بین بردن نیستند (القرضاوی، ۱۹۹۹: ۱۶۲). قرضای اصرار دارد که تعدد احزاب یک پدیده وارداتی نیست، اگر هم باشد نه تشبه به کفار و نه تقلید کورکورانه است، بلکه نوعی بهره‌گیری از تجربه‌های مفید است که مورد تشویق اسلام است چرا که حکمت و دانایی، گمشده مؤمن است که هر کجا بیابد آن را می‌جوید. در تجربه تاریخی حکومتهای اسلامی هم تحزب و تعدد وجود داشته و به رسمیت شناخته شده است، چنان که حضرت علی علیه‌السلام خوارج را تا زمانی که دست به شمشیر نبرده بودند، آزاد گذاشته بود (همان: ۱۶۳).

حضور زنان در عرصه اجتماع و سیاست

از نظر قرضای زن نیز همچون مرد، انسانی صاحب حق و تکلیف است. از زنان نیز -

همچون مردان - خواسته شده خدای را عبادت کنند، دین را اقامه کنند، فرایض را بجای آورند، از محرمات اجتناب و به خداوند دعوت و امر و نهی به معروف و منکر کنند. پس مشارکت سیاسی در یک جامعه دموکراتیک حق زنان است. اگر در قرآن خطابی با عنوان «ایهاالناس» و «یاایهاالذین امنوا» آمده شامل زنان نیز می‌شود، جز اینکه به دلیل خاص و معین استثنا شده باشند. بر همین اساس، مسئولیت اجتماعی زنان نیز بسان مردان است. شرکت زن در امور اجتماعی قبل از آنکه یک ویژگی اسلامی باشد یک امر انسانی است. از تاریخ اسلام نیز می‌توان اهمیت حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی را پی برد. حضرت خدیجه اول زنی بود که به ندای پیامبر^(ص) لبیک گفت و اول شهید امر به معروف و نهی از منکر در اسلام یک زن - سمیه مادر عمار - بود. بسیاری از زنان حتی در جنگهای صدر اسلام به عنوان جنگجو شرکت می‌کردند به گونه‌ای که در کتب تراجم باب «غزوالنساء و قتالهن» وجود دارد (همان: ۱۶۳).

قرضای با ذکر این مقدمه، چند نکته را یادآور می‌شود. اول اینکه در بحث راجع به اندیشه سیاسی اسلام در مورد زن فقط باید به نصوص ثابت و محکم و صریح، استناد و استدلال کرد و متون ضعیف و محتمل را کنار گذاشت. دوم اینکه بسیاری از احکام و فتاوی مربوط به زمان و مکان خاص خود می‌باشد و بنابر این با تغییر موجبات، احکام نیز تغییر می‌یابند. نکته آخر اینکه بسیاری از سکولاریست‌ها با استفاده نادرست از متون اسلامی و بدون توجه به دو نکته فوق، نظر اسلام در مورد زن را مشوش جلوه می‌دهند و می‌گویند اسلام به زنان ستم می‌کند و اجازه نمی‌دهد که استعدادها و توانایی‌های آنها شکوفا شود. بسیاری از آنها به این آیه از قرآن استناد می‌کنند «ای زنان [پیامبر] در خانه‌هایان بمانید» (الاحزاب، ۳۳). حال آنکه این آیه خطاب خاص به زنان پیامبر دارد و زنان پیامبر احکام خاص خود را داشتند (همان: ۱۶۴). چنان که پاداششان دو برابر و عذابشان نیز مضاعف است و نیز به این آیه استناد می‌کنند که «آن زنان را در خانه‌ها حبس کنید تا اینکه بمیرند یا این که خداوند راه خروجی را برای آنها قرار دهد» (الاحزاب، ۳۲). این آیه نیز در یک مورد خاص وارد شده و به هیچ عنوان عمومیت ندارد (القرضاوی، ۱۹۹۹: ۱۷۲).

از نظر قرضاوی تنها موردی که به زنان اجازه داده نشده مقام امامت عظمی یا رهبری عمومی (رئاسة الدولة) است. سایر احادیثی که در ذم رهبری زنان وارد شده^۸ هم دال بر همین موضوع است. پس «تمامی حکومت را نمی‌توان به زنان داد، اما بعضی از حکومت (حتی مقام مرجعیت، صدور فتوی، ریاست امور اداری و قضاوت) را می‌توان و لازم است که مسئولیت آن را زنان به عهده بگیرند. دلیل شرعی بر نامشروع بودن ریاست دادگاه و امور قضایی و صدور حکم توسط قاضی زن وجود ندارد چنانچه عمر، شفاء دختر عبدالله عدویة را به عنوان مأمور بازرسی و مراقبت از اوضاع بازار تعیین کرد (القرضاوی، ۱۹۹۹: ۱۷۳).

قرضاوی در نتیجه‌گیری خود راجع به حضور زنان در عرصه‌های سیاسی می‌گوید: «ضعف بشری خاص زنان نیست بلکه واقعیتهایی است که گریبانگیر هر دو جنس زن و مرد است و چه بسیار زنانی که در سطح اجتماع بر اساس اندیشه و حکمت، موجب سعادت و پیشرفت جامعه خود شده‌اند» (همان: ۱۷۴).

نتیجه‌گیری

اندیشه سیاسی اسلامی و احیای آن، در نظر قرضاوی، ضرورت امروز و فردای جهان اسلام است و این ضرورت جز با تعادل پیش نمی‌رود. مرکز ثقل اندیشه سیاسی قرضاوی تأکید بر این نکته است که عقل به مدد شرع توانایی پاسخگویی به همه مشکلات و مسایل اساسی بشر را دارد. او معتقد است که اسلام اصول را بیان کرده و بر عهده علماء است که فروع را تبیین کنند. اصول قدرت بر این مبنا تنها سه چیز است: شورا، بیعت و اختیار و این سه تمام محسنات دموکراسی هستند. بنابراین دیگر نیازی به دموکراسی غربی به عنوان یک راه‌حل وارداتی نیست، بلکه اسلام همه چیز را حل کرده است. اگر چه قرضاوی در آثار اولیه خود به دموکراسی تاخته است اما واقع امر این است که بیش از هر چیز به نحوه نگرش مسلمانان به دستاوردهای غرب - به عنوان آخرین راه‌حل مشکلات خود - انتقاد کرده است و در آثار بعدی خود امکان سازگاری آن دو را بیان کرده است.

در مجموع قرضای معتقد است که اسلام قرن‌ها جلوتر از غرب، پدیده دموکراسی و قواعد و معیارهای آن را تعیین کرده است اما جزئیات آن را برای اجتهاد به دانشمندان - با توجه به اصول، ارزشها، مصالح و تحولات - واگذار کرده است. از این منظر راهکارهایی چون انتخابات از نظر اسلام، نوعی گواهی دادن و شهادت دادن به صلاحیت نامزدهای مورد نظر است. از نظر او دموکراسی به معنای کنار نهادن حاکمیت خداوند نیست چرا که اصل حاکمیت مردم که بنیان دموکراسی محسوب می‌شود، با اصل حاکمیت خدا در تضاد نیست بلکه حاکمیت خدا با حاکمیت فردی که اساس دیکتاتوری است در تضاد است. هدف از دموکراسی کنار نهادن حاکمیت طاغوت و ستمکاران است نه حاکمیت خدا و بنابر این اجرای دموکراسی جهت جلوگیری از استبداد و سلطه طاغوت گام نهادن در جهت تحقق حاکمیت خداوند است. استدلال به اینکه دموکراسی حکومت اکثریت است و اکثریت هم در قرآن مذموم شمرده شده‌اند، استدلالی بی‌پایه و نابجاست و بر پایه یک مغالطه استوار است. زیرا فرض بر آن است که ما از دموکراسی در جامعه اسلامی سخن به میان می‌آوریم؛ جامعه‌ای که اکثریت آن آگاه و دارای عقل و اندیشه‌اند.

ذکر این نکته نیز لازم است که از نظر قرضای در دموکراسی اسلامی هر چیز به رأی و مشورت گذاشته نمی‌شود. اصول و ثوابت دین همیشه ثابت و ماندگار و هیچ گاه قابل تفسیر نیستند بلکه امور و مسایلی به رأی گذاشته می‌شوند که به عرصه‌های اجتهادی ارتباط داشته باشند. در مورد مسایل اختلافی، نظر اسلام این است که رأی اکثریت مرجع و مرجع معتبری است و این امری است که بر اساس منطقی، عقل و شرع فهمیده می‌شود.

پی‌نوشت

۱. ان الله لا یقدس امة لا یأخذ فیها الضعیف حقّه و هو غیر متعتع.
۲. ان فی جهنم وادیاً و فی الوادی بئر یقول له هبهب.
۳. لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق.

۴. من رأى منكم فى اعوجاجاً فليقومنى.
۵. ثلاثه لا ترفع صلاتهم فوق راسهم بشراً... رجلٌ اُمّ قوماً و هم له كارهون.
۶. خيار ائمتكم الذين تحبونهم و يحبونكم و تصلون عليهم و يصلون عليكم و شرار ائمتكم الذين تبغضونهم و يبغضونكم و تلعنونهم و يلعنونكم.
۷. ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر.
۸. مثلاً: لن يفلح قوم و لو امرهم امرة.

منابع

- الغزالي، محمد (١٩٩٧) الاسلام والاستبداد السياسي، القاهرة، نهضة مصر للطباعة و النشر
- القرضاوى، يوسف (١٣٧٩) بيدارى اسلامى و بحران هويت، عبدالعزيز سليمى، سندرچ، ناشر: مترجم
- القرضاوى، يوسف (١٩٧٧) الخصائص العامة للاسلام، جامعة قطر
- القرضاوى، يوسف (١٩٨٨) الصحوة الاسلامية و هموم الوطن العربى و الاسلامى، جامعة قطر
- القرضاوى، يوسف (١٩٩٠) اولويات الحركة الاسلامية فى المرحلة القادمة، [جامعة قطر]
- القرضاوى، يوسف (١٩٩١) نحو الوحدة الفكرية للعاملين للاسلام، القاهرة، مكتبة و هبة
- القرضاوى، يوسف (١٩٩٢) لقاءات و محاورات حول قضايا الاسلام و العصر، القاهرة، مكتبة و هبة
- القرضاوى، يوسف (١٩٩٩) من فقه الدولة فى الاسلام (مكائنها، معالمها، طبيعتها، موقفها من الديمقراطية، المرأة و غير المسلمين، القاهرة، دارالشروق
- المجذوب، محمد (١٩٩٢) علماء، مفكرون عرفتهم، القاهرة، دارالشعراف
- معرض احمد، نازلى (٢٠٠١) الخبرة السياسية المصرية فى مائة عام، مصر، جامعة القاهرة
- ميلاد، زكى (١٩٩٩) الفكر الاسلامى، قراءات و مراجعات، بيروت، مؤسسة الانتشار العربى